

## بررسی «آیه بغی» در قرآن کریم

○ سید محمد مهدی رفیع پور \*

چکیده

یکی از مباحث مهم کتاب جهاد، بحث «اهل بغی» است. این بحث، هم به لحاظ موضوعی و هم به لحاظ حکمی، نیازمند پژوهشی گسترده است. در فقه امامیه مشهور علما، تنها قیام علیه امام معصوم را مصداق بغی دانسته و از این رو کمتر به جزئیات این فصل از کتاب جهاد رسیدگی کرده‌اند. عده‌ای نیز در برخورد با کسانی که به مبارزه مسلحانه با حاکم اسلامی روی آورده‌اند، احکام «محاربه» را پیشنهاد داده‌اند. از دیدگاه نویسندگان، اهل بغی کسانی هستند که بر گروهی از مسلمانان و از جمله حاکمان اسلامی، شورش مسلحانه کرده و حاضر به دست کشیدن از موضع خود نیز نیستند. از آنجا که مباحث مربوط به بغی گسترده است، در این مقاله بر جنبه قرآنی بحث «اهل بغی» تمرکز شده و در مواردی نیز میان آراء مشهور علمای امامیه و علمای اهل سنت، به ویژه دو مذهب حنفیه و شافعیه مقارنه صورت گرفته است.

کلید واژگان: اهل بغی، محاربه، فقه امامیه، فقه حنفیه، فقه شافعیه.

\* مدرس حوزه و دانشگاه.

فقهای اسلام در کتاب جهاد، فصلی را به بحث از «اهل بغی» و احکام مربوط به آنان اختصاص داده‌اند. به اجمال، «اهل بغی» کسانی هستند که علیه حاکم اسلامی یا گروهی از مسلمانان قیام مسلحانه می‌کنند. این بحث ابعاد و مسائل متعددی دارد که در یک مقاله نمی‌توان به همه آنها پرداخت. با استقرار جمهوری اسلامی در کشور ایران، زمینه بررسی این مباحث از فقه که متأسفانه سالیان درازی در فراموشی و انزوا قرار گرفته بود، فراهم شده است.

موضوع اصلی بحث در این نوشتار، بررسی «آیه بغی در قرآن کریم» از دیدگاه فقه سه مذهب بزرگ اسلامی، یعنی امامیه و حنفیه و شافعیه است.<sup>۱</sup>

## ۱. بغی در لغت

اصل معنای لغوی «بغی»، تعدی و تجاوز از حد است.<sup>۲</sup> ابن اثیر جزری در باره این کلمه با اشاره به روایت معروف عمار می‌نویسد:

فی حدیث عمّار: تقتله الفئة الباغية هي الظالمة الخارجة عن طاعة الإمام و اصل البغی مجاوزة الحد؛<sup>۳</sup>

در حدیث عمار آمده است: تو را گروه ستمگر می‌کشند؛ آنان ظالمانی هستند که از اطاعت امام خارج شدند و اصل بغی تجاوز از حد است.

راغب اصفهانی معتقد است: بغی، طلب و اراده تجاوز از حد است؛ خواه

۱. برای مطالعه فشرده فهرستی از احکام اهل بغی، ر. ک: فرهنگ فقه، ج ۲، ص ۵۱.

۲. جوهری، اسماعیل بن حمّاد، الصحاح تاج اللغة و صحاح العربیه، ج ۶، ص ۲۲۸۱ (بَغَى) على الناس (بَغِيًا) ظلم و اعتدى فهو (بَاغ) و الجمع (بُغَاة) و (بَغَى) سَعَى بِالْفَسَادِ و منه الفرقة الباغية؛ لَانَّهَا عَدَلَتْ عَنِ الْقَصْدِ و اصلُهُ مِنْ (بَغَى) الْجُرْحُ إِذَا تَرَامَى إِلَى الْفَسَادِ، فيومي المصباح المنير، ج ۲، ص ۵۷.

۳. ابن اثیر جزری، النهاية، ج ۱، ص ۱۴۳.

از حد عبور شود یا نشود و بغی بر دو قسم است: ممدوح و مذموم؛ ممدوح مانند تجاوز از عدل به احسان و تجاوز از واجب به مستحب؛ مذموم مانند تجاوز از حق به باطل یا به شبهه.<sup>۴</sup>

ولی همان گونه که عده‌ای از پژوهشگران گفته‌اند، موارد کاربرد لغوی بغی، مذموم بودن آن را می‌رساند و قید «بغیر الحق» که در برخی آیات قرآن در ادامه کلمه بغی آمده، قید تأکیدی و توضیحی است؛<sup>۵</sup> همانند: «وَقَتْلِهِمُ الْأَنْبِيَاءَ بَغِيرَ الْحَقِّ» بنابراین بغی خوب نداریم و بغی هیچ‌گاه به حق نخواهد بود.

نکته دیگر اینکه به نظر برخی پژوهشگران، اصل معنای لغوی بغی، طلب و اراده شدید است و در صورتی که با حرف «علی» استفاده شود، به معنای تجاوز از حد به کار می‌رود؛ مانند آیه «فَإِنْ بَغْتِ إِحْدَاهُمَا عَلَى الْآخَرَى» یا آیه «فَلَاتَبْغُوا عَلَيْهِنَّ سَبِيلاً».<sup>۶</sup>

## ۲. اهل بغی از دیدگاه قرآن کریم

قرآن کریم نخستین منبعی است که بحث «اهل بغی» را وارد فرهنگ اسلامی کرده است. خدای متعال در سوره حجرات - که از سوره‌های مدنی قرآن کریم است<sup>۷</sup> - می‌فرماید:

وَإِنْ طَائِفَتَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اقْتَتَلُوا فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا فَإِنْ بَغَتِ إِحْدَاهُمَا عَلَى الْآخَرَى ففَاتِلُوا الَّتِي تَبْغِي حَتَّى تَفِيءَ إِلَى أَمْرِ اللَّهِ فَإِنْ فَاءَتْ فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا بِالْعَدْلِ وَأَقْسِطُوا إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ؛<sup>۸</sup>

۴. راغب اصفهانی، مفردات الفاظ القرآن، ص ۱۳۶.

۵. منصور حسن، البغی السياسي، ص ۳۱-۳۲.

۶. مصطفوی، التحقيق في كلمات القرآن الكريم، ج ۱- ۲، ص ۳۰۹.

۷. همه تفاسیر این مطلب را دارند، از جمله: طباطبایی، المیزان، ج ۱۸، ص ۳۰۴.

۸. حجرات: ۹ (ترجمه دکتر فولادوند).

و اگر دو طایفه از مؤمنان با هم بجنگند، میان آن دو را اصلاح دهید، و اگر [باز] یکی از آن دو بر دیگری تعدی کرد، با آن [طایفه ای] که تعدی می کند بجنگید تا به فرمان خدا بازگردد؛ پس اگر بازگشت، میان آنها را دادگرا نه سازش دهید و عدالت کنید که خدا دادگران را دوست می دارد.

متن آیه کاملاً روشن است. در این آیه سه حکم شرعی وجود دارد:

**حکم اول:** در صورت درگیری داخلی میان دو گروه از امت اسلامی، دیگران موظف هستند که ابتدا تلاش کنند صلح را در میان آنان برقرار سازند. از دیدگاه قرآن جنگ در میان مسلمانان به هیچ عنوان پذیرفته نیست و می فرماید: بررسی کنید کدام گروه جنگ را آغاز کرده و با او برخورد کنید یا بررسی کنید کدام گروه بر حق بوده و کدام گروه باطل و شما با گروه حق همراه شوید. قرآن به اسباب درگیری میان آن دو گروه کاری ندارد، آیه از این جهت اطلاق دارد و می فرماید اگر به هر دلیلی میان دو گروه از امت اسلامی جنگ رخ داد، دیگران باید تلاش کنند و صلح را حاکم سازند. البته پس از برقراری صلح، باید به دعوی طرفین توجه شود و حق و عدالت رعایت گردد؛ چنان که در حکم سوم خواهد آمد؛ اما جنگ در هر حال باید متوقف شود.

**حکم دوم:** اگر یکی از آن دو گروه صلح را نپذیرفت و بر دیگری تجاوز کرد، حکم دوم مطرح می گردد و آن، وجوب جهاد با گروه متجاوز است. اینجاست که مفهوم «اهل بغی» وارد فرهنگ اسلامی می شود و بار منفی پیدا می کند. جهاد با «اهل بغی» بر اساس این بخش از آیه مشروعیت دینی می یابد. باغی و متجاوز باید سرکوب شود و در صورت کشته شدن، هدر است و مسئولیتی برای طرف مقابل ندارد. جنگ با «اهل بغی» باید تا زمانی ادامه یابد که آنان به حکم خدا - صلح - پایبند شوند.

در اینجا ممکن است سؤال شود که اگر هر دو گروه اصرار بر درگیری داشتند و

هر دو بر هم یورش بردند، چه حکمی پیدا می‌کند؟ به نظر می‌رسد با توجه به تعبیر «بغی» که قرآن به کار برده و حکم را بر اساس آن تشریح کرده، می‌توانیم بگوییم در این فرض هم چون هر دو گروه باغی شده و به حکم الهی صلح و آتش بس کردن نهاده‌اند، هر دو محکوم به حکم جهاد هستند و مسلمانان باید هر دو را سرچاپشان بنشانند.<sup>۹</sup>

نکته مهم دیگری که از این مقطع استفاده می‌شود و عالم مشهور حنفی، ابوبکر جصاص (متوفی ۳۷۰) به درستی آن را بیان کرده، این است که از دیدگاه قرآن، اعتقادات اهل بغی سبب مشروعیت جنگ با آنان نیست، بلکه زمانی جنگ با آنان مجاز می‌شود که به گروهی از مسلمانان حمله کنند. او در ادامه به سیره امام علی بن ابی طالب علیه السلام در برخورد با خوارج اشاره می‌کند.<sup>۱۰</sup>

حکم سوم: پس از اینکه گروه متجاوز تنبیه شد و حاضر به پذیرش حکم خدای متعال گردید، قرآن کریم دستور به صلح می‌دهد؛ اما این بار به «صلح عادلانه» امر می‌کند و در ادامه می‌فرماید: «در همه کارها باید قسط و عدل را رعایت کنید؛ چرا که خداوند عادلان را دوست دارد». اکنون سؤال این است که میان صلح در حکم اول و صلح در اینجا چه تفاوتی وجود دارد که اولی به صورت مطلق بیان شده است، اما دومی با قید عدالت؟

متأسفانه بسیاری از تفاسیر در این زمینه سکوت کرده‌اند. برخی از مفسران

۹. زمخشری، الکشاف، ج ۴، ص ۳۶۵؛ قرطبی، الجامع لاحکام القرآن، ج ۱۶، ص ۲۰۳ و زحیلی در تفسیر المنیر، ج ۲۶، ص ۲۴۱، مدعای ما را بدون اشاره به چگونگی الحاق، آورده است.

۱۰. «وفي هذه الآية دلالة على أن اعتقاد مذاهب أهل البغی لا یوجب قتالهم ما لم یقاتلوا؛ لأنه قال: «فإن بعت إحداهما على الأخرى فقاتلوا التي تبغی حتى تفيء إلى أمر الله»، فإنما أمر بقتالهم إذا بغوا على غیرهم بالقتال وكذلك فعل علي بن أبي طالب رضي الله عنه مع الخوارج». الجصاص، احکام القرآن، ج ۳، ص ۵۹۸.

همچون آکوسی، اضافه شدن این قید را برای تاکید و جلب توجه مسلمانان به موضوع عدالت دانسته اند؛ زیرا ممکن است مسلمانان به علت جنگی که با باغیان داشته اند، به موضوع عدالت کم توجهی کنند.<sup>۱۱</sup> اما به اعتقاد زمخشری علت این مطلب، آن است که در ابتدا هر دو طرف درگیر، اهل بغی بوده یا به اشتباه درگیر شده بودند و لذا مسئولیتی (ضمان) در کار نبوده و هر مال یا نفسی که تلف شده باشد، هدر قلمداد می‌گردد؛ اما پس از میانجیگری مسلمانان، چون گروه باغی مسئول تمام اقدامات خود است، لذا پس از تسلیم شدن به صلح باید خسارت‌هایی را که ایجاد کرده، عادلانه جبران کند.<sup>۱۲</sup> علامه طباطبایی بدون اینکه تفاوت صلح اول با صلح اخیر را بیان کنند، در باره عادلانه بودن صلح در بخش اخیر می‌فرمایند:

اما اصلاح، تنها به این نباشد که سلاح‌ها را زمین بگذارید و دست از جنگ بکشید، بلکه اصلاحی توأم با عدل باشد؛ به این معنا که احکام الهی را در مورد هر کسی که به او تجاوز شده - مثلاً کسی از او کشته شده و یا عرض و مال او و یا حق او تضییع شده - اجرا کنید.<sup>۱۳</sup>

به نظر می‌رسد قرآن کریم از نیاوردن قید عدالت در صلح اول و آوردن آن در

۱۱. «و تقييد الإصلاح هنا بالعدل؛ لأنه مظنة الحيف لوقوعه بعد المقاتلة». آکوسی، روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم و السبع المثانی، ج ۱۳، ص ۳۰۲.

۱۲. «فإن قلت: فلم قرن بالإصلاح الثاني العدل دون الأوّل؛ قلت: لأن المراد بالاعتقال في أوّل الآية أن يقتتلا باغيتين معاً أو راكبتى شبهة، و إيهما كانت؛ فالذي يجب على المسلمين أن يأخذوا به في شأنهما: إصلاح ذات البين، و تسكين الدهماء بإراءة الحق و المواعظ الشافية، و نفي الشبهة، إلا إذا أصرتا، فحيثئذ تجب المقاتلة. و أما الضمان فلا يتجه، و ليس كذلك إذا بغت إحداهما، فإنّ الضمان متّجه على الوجهين المذكورين». زمخشری، الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل و عیون الاقوال، ج ۴، ص ۳۶۵.

۱۳. طباطبایی، المیزان، ج ۱۸، ص ۳۱۴.

صلح پس از جنگ، مقصود خاصی دارد و همان گونه که زمخشری بیان کرده اند، در تحقق صلح قبل از جهاد با اهل بغی، پیگیری خساراتی که طرفین به هم وارد کرده اند، لازم نیست؛ چرا که مصلحت صلح اقتضا می کند از برخی ضررها چشم پوشیده تا درگیری پایان یابد. اما اگر اهل بغی پافشاری کردند تا جنگ برپا شد و آنگاه پس از مداخله مسلمانان، حاضر به پذیرش صلح شدند، در اینجا همان گونه که علامه طباطبایی فرموده اند، باید صلح عادلانه برقرار شود و متجاوزان، جبران خسارات خود را برعهده بگیرند. توضیح بیشتر این مطلب خواهد آمد.

محمد قرطبی، از علمای بنام مالکیه (متوفی ۶۷۱ ه.ق) و دکتر زحیلی، دانشمند معاصر، در باره صلح عادلانه معتقدند که براساس این آیه کریمه، عدالت در صلح، اقتضا می کند که پیگیری خون ها و مال های تلف شده متوقف شود؛ چرا که در صورت پیگیری چنین اموری، صلح آسیب خواهد دید و بغی ادامه می یابد. ۱۴

اشکال این سخن آن است که اگر این مطلب در صلح اول مطرح می شد، پذیرفتنی بود، اما هنگامی که یک طرف با پافشاری بر بغی سبب جنگ شده و با دیدن قدرت نظامی مسلمانان، حاضر به صلح گردیده - و در واقع به نوعی شکست خورده - مسلمانان که قدرت برتر را دارند، چرا نباید خسارت های جانی و مالی را مطالبه کنند. این صلح با پیگیری عدالت آسیب نخواهد دید؛ چرا که اهل بغی در فرض تحقق جنگ، چاره ای جز تسلیم نمی بینند. خلاصه اینکه دلیلی برای دست برداشتن از ظهور قید «بالعدل» برای پیگیری عدالت، وجود ندارد.

فاضل مقداد (متوفی ۸۲۶ ه.ق) از علمای مشهور امامیه معتقد است که اساساً

۱۴. «قوله تعالى: «فَإِنْ قَاتَتْ فَاصْلِحُوا بَيْنَهُمَا بِالْعَدْلِ»، يدلّ على أنّ من العدل في صلحهم ألا يطالبوا بما جرى بينهم من دم و لا مال، فإنه تلف على تأويل، و في طلبهم تنفير لهم عن الصلح و استمرار في البغي». زحیلی، التفسیر المنیر، ج ۲۶، ص ۲۴۲.

استدلال به این آیه برای جنگ با اهل بغی صحیح نیست؛ چرا که از دیدگاه ما کسانی که بر امام معصوم خروج می کنند، کافر قلمداد می شوند؛ در حالی که آیه شریف در باره جنگ میان دو گروه از مؤمنان است. او به قول شافعی استشهاد می کند که گفته: «اگر جنگ علی (ع) با خوارج نبود، ما احکام مربوط به اهل بغی را نمی دانستیم». پس معلوم می شود که از دیدگاه شافعی، احکام بغی در قرآن نیامده و آیه ربطی به اهل بغی ندارد.<sup>۱۵</sup> او در ادامه به قول راوندی اشاره می کند که او هم در آیات الاحکام خود، برای جنگ با اهل بغی به این آیه استدلال نکرده است.

به نظر فاضل مقداد برای جهاد با اهل بغی باید به آیه «اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و أولی الامر منکم»<sup>۱۶</sup> یا «یا ایها النبی جاهد الکفار و المنافقین»<sup>۱۷</sup> استناد کرد.<sup>۱۸</sup>

در تفسیر نمونه هم نظر فاضل مقداد تأیید شده و آیه مورد بحث با جهاد با اهل بغی بی ارتباط قلمداد گردیده است.<sup>۱۹</sup>

مشهور<sup>۲۰</sup> فقهای ما با اینکه در تعریف بغی، تنها شورش علیه امام معصوم را

۱۵. «استدل بهذه الآية المعاصر علی قتال البغاة و هو خطاء؛ فإن الباغي هو من خرج علی الإمام العادل بتأویل باطل و حاربه و هو عندنا کافر؛ لقوله صلی الله علیه و آله لعلی علیه السلام: «یا علی حربک حربی و سلمک سلمی» فکیف یکون الباغي المذكور مؤمناً حتی یکون داخل فی الآية؟ و لا یلزم من ذکر لفظ البغي فی الآية أن یکون المراد بذلك البغاة المعهودین عند أهل الفقه كما قال الشافعی: ما عرفنا احکام البغاة إلّا من فعل علی علیه السلام...». فاضل مقداد، کنز العرفان، ج ۱، ص ۳۵۸.

۱۶. نساء: ۵۸.

۱۷. توبه: ۷۳.

۱۸. کنز العرفان، ج ۱، ص ۳۵۸.

۱۹. مکارم شیرازی و همکاران، تفسیر نمونه، ج ۲۲، ص ۱۶۹.

۲۰. طوسی، المبسوط، ج ۷، ص ۲۶۲؛ علامه حلی، تذکرة الفقهاء، ج ۹، ص ۴۱؛

سبزواری، کفاية الاحکام، ج ۱، ص ۳۶۹؛ طباطبایی، ریاض المسائل، ج ۸، ص ۲۳؛

روحانی، فقه الصادق، ج ۱۳، ص ۱۰۸.



ملاك دانسته اند - چنان که خواهد آمد - اما برای جنگ با اهل بغی به این آیه تمسک کرده اند . در دو روایت هم ، آیه به جهاد با خوارج تطبیق شده است .<sup>۲۱</sup> اگر به فرد باغی ، مؤمن گفته شده ، به اعتبار صفت او پیش از ورود به جنگ و پیش از رد صلح است ؛ یعنی موضوع اولیه که آیه با آن آغاز می شود ، دو گروه از مسلمانان است ؛ اما پس از عرضه شدن صلح و اصرار بر بغی و ظلم ، آیا همچنان عنوان مؤمنان بر آنها صادق است یا نه ، روشن نیست . شیخ طوسی و به تبع ایشان طبرسی این نکته را به درستی بیان کرده اند .<sup>۲۲</sup>

به هر حال ، با آمدن قید جدید «بغی» در متن آیه ، ممکن است موضوع دچار تغییراتی شود . از همین جاست که دیدگاه مفسران ما با مفسران اهل سنت تفاوت می کند ؛ چرا که در کتب اهل سنت تصریح شده که اهل بغی به تصریح قرآن از مؤمنان قلمداد می شوند<sup>۲۳</sup> ، در حالی که نزد فقهای ما - امامیه - جنگ با امام معصوم (ع) از اسباب کفر است .

به نظر ما آیه یک معنای کلی را برای جهاد با اهل بغی تشریح می کند و اختصاصی به شورش بر امام معصوم (ع) ندارد . از آنجا که حکومت اسلامی اختصاصی به زمان معصومان ندارد و همواره عده ای مسلمان حکومت های اسلامی را اداره کرده و می کنند ، بنابراین تجاوز هر گروهی از مسلمانان به حاکم و کارگزاران او مصداقی از آیه کریمه می شود . برخی از علمای برجسته متأخر امامیه

۲۱ . کلینی ، الکافی ، ج ۸ ، ص ۱۸۰ ؛ قاضی نعمان ، دعائم الاسلام ، ج ۱ ، ص ۳۸۸ .

۲۲ . طوسی ، التبیان فی تفسیر القرآن ، ج ۹ ، ص ۳۴۶ ؛ طبرسی ، مجمع البیان ، ج ۹ ، ص ۲۰۰ ؛ و از معاصران : صدر ، ماوراء الفقه ، ج ۲ ، ص ۳۸۹ .

۲۳ . عمرانی شافعی یمنی ، البیان فی مذهب الامام الشافعی ، ج ۱۲ ، ص ۱۸ : «انّ البغی لا یُخرج عن الایمان ؛ لانّ الله سمّاهم مؤمنین فی حال بغیهم» ؛ زحیلی ، الفقه الحنفی المیسر ، ج ۲ ، ص ۳۲۷ : «وکلا الفریقین - البغاة و الخوارج - مسلمون . قال الله تعالی : ...» در فقه حنبلی : المغنی ، ج ۱۰ ، ص ۴۷ .

همچون علامه شهید مطهری تصریح کرده اند که شورش بر امام عادل در هر زمان، یکی از مصادیق این آیه است.<sup>۲۴</sup> حاکم اسلامی و کارگزاران او گروهی از مؤمنان هستند و تجاوز گروهی دیگر به آنان، مصداق روشنی از آیه مبارکه است حتی برخی این مورد را اولی می دانند.<sup>۲۵</sup>

بنابراین، اگر ما در ماجرای شورش خوارج بر امیرالمؤمنین(ع) قائل به کفر متجاوزان شدیم، این حکمی است که از ادله دیگر استفاده شده و همان گونه که ملاحظه شد، آیه هم ظهور روشنی در مؤمن بودن گروه متجاوز پس از اصرار بر بغی ندارد و اگر داشته باشد، مسلماً قابل تخصیص است. اما مطلبی که از شافعی نقل شد، دلالت ندارد که ایشان دلالت آیه را برای جهاد با اهل بغی، ناتمام می دانند؛ چرا که روشن است که سیره امیرالمؤمنین(ع) در جنگ با خوارج، مهم ترین منبعی است که فروع بحث در جهاد با اهل بغی را می توانیم از آن، استخراج کنیم؛ در حالی که در آیه مورد نظر تنها اصل حکم جهاد با آنان تشریح شده است.

## ۲-۲. شأن نزول آیه کریمه

آیات قرآن، به قیود و شرایط شأن نزولشان مقید و محدود نیستند، اما برای

۲۴. «قهرأ یکی از مواردش آنجایی است که مردمی بر امام عادل زمان خودشان خروج کنند. چون او امام عادل و به حق است و این علیه او قیام کرده، فرض این است که حق با اوست نه با این، پس باید که له او و علیه این وارد جنگ شد». مطهری، مرتضی، مجموعه آثار، ج ۱۶، ص ۶۲۷ و نیز ر. ک: منتظری، حسینعلی، دراسات فی ولایة الفقیه، ج ۳، ص ۲۸۰.

۲۵. «لو وجب دفع الباغي على بعض المؤمنين فدفعه عن إمام المؤمنين يجب بطريق أولى.» منتظری، پیشین، ج ۱، ص ۱۲۸: «والآية تدلّ على حكم البغاة؛ لأنه إذا طلب القتال لبغي طائفة على طائفة فللبغي على الإمام أولى...» زحیلی، الفقه الشافعی المیسر، ج ۲، ص ۳۶۷.

تکمیل بحث، اشاره به شأن نزول این آیه مناسب است. در الدر المنثور آمده است که احمد، بخاری، مسلم، ابن جریر، ابن منذر، ابن مردویه و بیهقی - در کتاب سنن - از انس روایت کرده اند:

شخصی به رسول خدا(ص) عرضه داشت که چه خوب بود سری به عبد الله بن ابی (بزرگ منافقین) بزنی. رسول خدا(ص) بدون درنگ بر الاغی سوار شد و مسلمانان هم با او به راه افتادند. راهی که می باید طی می کردند، زمینی خشک و شوره زار بود. همین که رسول خدا(ص) به عبد الله و هم فکرائش رسید، عبد الله گفت: از من دور شو، به خدا سوگند بوی الاغت ناراحتم کرد. مردی از انصار گفت: به خدا سوگند الاغ رسول خدا(ص) خوش بوتر از تو است. بعضی از یاران عبد الله به حمایت از او و بعضی از یاران رسول خدا به حمایت از آن جناب برخاستند و هر دو طایفه عصبانی بودند؛ سپس دست به شاخه های خرما بردند و بعضی با دست و با کفش به یکدیگر زدند. اینجا بود که آیه «وَإِنْ طَائِفَتَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اقْتَتَلُوا فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا» نازل شد.<sup>۲۶</sup>

چند نقل دیگر هم، البته متفاوت در «الدر المنثور» روایت شده است؛ از جمله اینکه بین اوس و خزرج درگیری - با شمشیر و کفش - پیش آمد و به همین دلیل آیه نازل شد.<sup>۲۷</sup> ولی همانگونه که علامه طباطبایی فرموده اند: «در انطباق آیه و مضمون آن و حکمی که در آن آمده با این روایات، ابهامی هست.»<sup>۲۸</sup> که دلیل آن با تأمل روشن می گردد.

۲۶. سیوطی، الدر المنثور، ج ۷، ص ۵۶۰.

۲۷. همان، ص ۴۸۷.

۲۸. طباطبایی، المیزان، ج ۱۸، ص ۳۲۰.

### ۳. تفاوت بغی با محاربه

بحث دیگری که برای تبیین دقیق موضوع لازم است به آن پردازیم، تفاوت «بغی» با «محاربه» است. مدرك اصلی و اولی در بحث «محاربه» آیه ۳۳ سوره مبارکه مائده است:

إِنَّمَا جَزَاءُ الَّذِينَ يُحَارِبُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيَسْعَوْنَ فِي الْأَرْضِ فَسَادًا أَنْ يُقَتَّلُوا أَوْ يُصَلَّبُوا أَوْ تُقَطَّعَ أَيْدِيهِمْ وَأَرْجُلُهُمْ مِنْ خِلَافٍ أَوْ يُنْفَوْا مِنَ الْأَرْضِ ذَلِكَ لَهُمْ خِزْيٌ فِي الدُّنْيَا وَلَهُمْ فِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ عَظِيمٌ؛<sup>۲۹</sup>

کیفر کسانی که با خدا و پیامبرش می جنگند و در زمین به فساد می کوشند، این است که کشته یا به دار آویخته شوند یا دست و پایشان در جهت مخالف قطع شود و یا از سرزمین خود تبعید شوند؛ این رسوایی آنها در دنیاست و در آخرت نیز عذابشان بزرگ است.

یکی از تفاوت های بغی با محاربه این است که عنصر اصلی در محاربه، ایجاد فساد و به هم زدن امنیت اجتماعی است؛ در حالی که عنصر اصلی در بغی خروج بر حاکمان برای گرفتن حکومت است. لذا افرادی که به دزدی یا قاچاق مسلحانه اقدام می کنند، محارب هستند نه باغی.<sup>۳۰</sup> علامه طباطبایی در ذیل این آیه می نویسد:

۲۹. مائده: ۳۳. (ترجمه دکتر پور جوادی). در تفسیر آیه اختلاف نظر است که آیا تعبیر «محاربه» و «إفساد في الأرض» مترادفند و بر یک فرد صدق می کنند یا اینکه دو عنوان مجزاً هستند. تحقیق در این موضوع از عهده این نوشتار خارج است؛ اما از نظر علامه طباطبایی این دو عنوان مجزا نیست. طباطبایی، المیزان، ج ۵، ص ۳۲۶. برای مطالعه بیشتر، ر. ك: هاشمی شاهرودی، قراءات فقهية معاصرة، ج ۱، ص ۳۴۹؛ مؤمن، کلمات سدیة، ص ۳۶۱.

۳۰. در این زمینه ر. ك: آصفی، الجهاد، ص ۱۳۴؛ صدر، ماوراء الفقه، ج ۹، ص ۲۴۰: «المحارب: هو معلن الحرب ضد المجتمع كمالو كان يقتل عشوائياً أو ضد السلطة الشرعية و هو الباغي.»

مراد از محاربه و افساد به طوری که از ظاهر آیه بر می آید، اخلال به امنیت عمومی است و قهراً شامل آن مواردی نمی شود که به روی فرد معین سلاح کشیده شود و او را به تنهایی تهدید کند؛ چون امنیت عمومی وقتی خلل می پذیرد که خوف عمومی و ناامنی جای امنیت را بگیرد و بر حسب طبع، وقتی محارب می تواند چنین خوفی را در جامعه پدید آورد که مردم را با اسلحه تهدید به قتل کند و به همین جهت است که در سنت، یعنی روایاتی که در تفسیر این آیه وارد شده نیز محاربه و فساد در ارض به چنین عملی، یعنی به شمشیر کشیدن و مثل آن تفسیر شده است.<sup>۳۱</sup>

تفاوت دیگر این است که بغی یک پدیده اجتماعی است و با فرد-و حتی افراد محدود- محقق نمی گردد، در حالی که در محاربه هر فردی با کشیدن سلاح روی مردم مشمول عنوان محارب می شود؛ چرا که تعریف رسمی محارب در فقه امامیه - همان گونه که امام خمینی ذکر فرموده اند- چنین است: «محارب کسی است که سلاحی را از نیام برکشد (آماده استفاده کند) یا آن را برای ترساندن مردم و افساد در زمین آماده سازد»<sup>۳۲</sup>. در فقه اهل سنت هم «حرابة» به معنای سرقت و قطع طریق و مانند آن است که به صورت مسلحانه انجام شود. ابن رشد مالکی نظر همه ائمه اهل سنت را این گونه گزارش می کند: «علما اتفاق نظر دارند که محاربه، آشکار ساختن سلاح و بستن راه در خارج شهر است؛ اما در باره کسی که در داخل شهر محاربه کند، اختلاف دارند».<sup>۳۳</sup> پس تفاوت محاربه با بغی و شورش علیه حکومت

۳۱. طباطبایی، المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۵، ص ۳۲۷.

۳۲. امام خمینی، تحریر الوسیله، ج ۲، ص ۴۴۳؛ محقق حلی، شرائع الاسلام، ج ۴-۳ همراه با تعلیقات سیدصادق شیرازی، ص ۹۵۸؛ علامه حلی، قواعد الاحکام، ج ۳، ص ۵۶۸؛ طباطبایی، ریاض المسائل، ج ۱۶، ص ۱۴۹.

۳۳. ابن رشد اندلسی، بدایة المجتهد، ج ۲، ص ۶۶۷. و نیز ر. ک: زحیلی، الفقه الشافعی المیسر، ج ۲، ص ۴۱۳؛ همو، الفقه الحنفی المیسر، ج ۲، ص ۳۷۴.

اسلامی، روشن است.

البته در شورش گروهی از مسلمانان علیه گروه دیگر - و نه علیه حکومت اسلامی - این دو موضوع به یکدیگر مشابهت بیشتری پیدا می کنند و متأسفانه در کلمات فقها تفاوتی میان این دو، دیده نشد. شاید بتوان گفت در محاربه اگر سلاحی هم به کار می رود، برای ترساندن مسلمانان - به قصد دزدی یا قصدی مشابه - است و اولاً بیشتر جنبه فردی - یا حداکثر گروهی محدود - دارد و سازمان یافته نیست، ثانیاً به قصد تصرف اراضی و زندگی مسلمانان نیست. این بحث نیازمند کاوشی ژرف تر است که فعلاً مجال آن وجود ندارد.

نکته ای که تذکر آن در پایان بحث مفید به نظر می رسد، این است که در قانون مجازات اسلامی اخیر آمده است: «گروهی که در برابر اساس نظام جمهوری اسلامی ایران، قیام مسلحانه کند، باغی محسوب می شود و در صورت استفاده از سلاح، اعضای آن به مجازات اعدام محکوم می گردند».<sup>۳۴</sup> یعنی از نگاه قانون گذار، استفاده از سلاح، جرم «باغی» را به «محاربه» تبدیل خواهد کرد. بیان نظر دقیق تر در این موضوع، نیازمند پژوهش بیشتر در بحث محاربه است.

۴. تعریف باغی در فقه شیعه

شیخ طوسی در خلاف، مباحثی را با عنوان «کتاب الباغی» مطرح کرده و در تعریف باغی می نویسد: «باغی کسی است که بر امام عادل خروج (شورش) و با او نبرد کند و مانع تسلیم حق (حکومت) به او شود و این کلمه، صفت مذمومی است»<sup>۳۵</sup>.

شیخ در اثر دیگرش می نویسد: «باغی کسی است که بر امام عادل خروج

۳۴. قانون مجازات اسلامی، ماده ۲۸۷، مصوب ۱۳۹۲.

۳۵. طوسی، کتاب الخلاف، ج ۵، ص ۳۳۵.

(شورش) کند و اقتدارش را درهم شکنند و بر امام تکلیف است که با آنان نبرد کند». ۳۶.

این تعبیر که باغی کسی است که بر امام عادل خروج کند، در سخن بسیاری از فقهای ما آمده است. ۳۷ شهید ثانی آن را مشهور دانسته و حتی احتمال می دهد که حقیقت شرعیه در معنای یاد شده پیدا کرده است. ۳۸ پیش از شهید ثانی، مرحوم فخرالمحققین معتقد بود کلمه باغی در معنای یاد شده حقیقت شرعی دارد. ۳۹ علامه حلی نیز این تعریف را مطابق عرف فقها می داند. ۴۰

محقق اردبیلی تصریح می کند که مقصود از اهل بغی، همان خوارج است و مراد از امام عادل در تعابیر فقها، خصوص امام معصوم (ع) است. ۴۱ صاحب جواهر هم با آوردن واژه «علیه السلام» تعبیر امام عادل را در خصوص معصوم متعین می سازد و می نویسد:

فلا خلاف بین المسلمین فضلاً عن المؤمنین فی أنّه یجب قتال من خرج علی  
إمام عادل - علیه السلام - بالسیف و نحوه إذا ندب إليه الإمام علیه السلام  
عموماً أو خصوصاً؛ ۴۲

۳۶. شیخ طوسی، الاقتصاد الهادي إلى طريق الرشاد، ص ۳۱۵.
۳۷. محقق حلی، شرایع الإسلام، ج ۱، ص ۳۰۷؛ علامه حلی، ارشاد الأذهان، ج ۱، ص ۳۵۲؛ همو، قواعد الأحكام، ج ۳، ص ۳۳۴؛ شهید اول، الدروس الشرعية، ج ۳، ص ۲۴.
۳۸. «ولعله حقيقة شرعية فيه.» (شهید ثانی، مسالك الأفهام، ج ۱۲، ص ۱۱۵).
۳۹. «فإن الباغي حقيقة شرعية فيمن خرج على إمام عادل و الخطاب الشرعي يحمل على حقيقته»، فخرالمحققین، ایضاح الفوائد، ج ۴، ص ۱۶۴.
۴۰. «المراد بالباغي في عرف الفقهاء: المخالف للإمام العادل، الخارج عن طاعته بالامتناع عن أداء ما وجب عليه بالشرائط الآتية»، (علامه حلی، تذكرة الفقهاء، ج ۹، ص ۳۹۱).
۴۱. ... یريد تعريف الباغي، و هو المسمّى بالخارجي و یريد بالإمام العادل المعصوم علیه السلام؛ مجمع الفائدة والبرهان، ج ۷، ص ۵۲۴.
۴۲. نجفی، محمدحسن، جواهرالکلام، ج ۲۱، ص ۳۲۴؛ فرهنگ فقه، ج ۲، ص ۵۱.

میان مسلمانان، چه رسد به مؤمنان، در باره وجوب جنگ با کسی که با سلاح بر امام عادل علیه السلام خروج کرده و امام علیه السلام به صورت عمومی یا خصوصی فراخوان می دهد، اختلافی نیست.

تحولی که در متون فقه امامیه در تعریف اهل بغی ملاحظه می شود، تقسیم این عنوان به دو قسم است، آیت الله خوئی اهل بغی را به دو گروه تقسیم می کنند: کسانی که بر امام معصوم علیه السلام شورش کرده اند و کسانی که بر گروهی از مسلمانان حمله کرده اند که باید با آنان بر اساس آیه ۳۳ سوره مائده، رفتار شود. ایشان آیه قرآن را در ذیل قسم دوم ذکر کرده اند<sup>۴۳</sup> و گویا همانند فاضل مقداد، معتقدند که آیه ارتباطی با شورش علیه امام ندارد. ایشان با اینکه «اهل بغی» را از انحصار تفسیر معروف در آورده اند، در بیان احکام این قسم بسیار مختصر بحث فرموده اند.

برخی از علما برای الحاق فقیه حاکم به معصوم، به ادله ولایت عامه ولایت فقیه تمسک کرده اند،<sup>۴۴</sup> ولی نیازی به این کار نیست؛ چرا که از اساس همان گونه که گفتیم، حکم بغی اختصاصی به خروج بر امام معصوم (ع) ندارد و اصل تشریح آن در مورد تعدی گروهی از مسلمانان بر گروه دیگر است و تعدی بر امام معصوم (ع) یک مورد مخصوص با احکام خاص است.

۴۳. البغاة، و هم طائفتان: إحداهما: الباغية على الإمام عليه السلام، فإنه يجب على المؤمنين أن يقاتلوه حتى يفيموا إلى أمر الله وإطاعة الإمام عليه السلام، ولا خلاف في ذلك بين المسلمين والآخرى: الطائفة الباغية على الطائفة الأخرى من المسلمين، فإنه يجب على سائر المسلمين أن يقوموا بالإصلاح بينهما، فإن ظلت الباغية على بغيتها قاتلوا حتى تفيء إلى أمر الله. خوئی، منهاج الصالحين، ج ۱، ص ۳۶۱؛ تبریزی، منهاج الصالحين، ج ۱، ص ۳۷۰.

۴۴. روحانی، فقه الصادق، ج ۱۳، ص ۱۰۸؛ آصفی، الجهاد، ص ۱۳۲.



در کلام شیخ طوسی سه شرط ویژه برای صدق عنوان «اهل بغی» وجود دارد: توان درگیری مسلحانه و قدرت (منعه)، خروج از سیطره قدرت امام، داشتن بهانه دینی (تأویل).<sup>۴۵</sup> این سه قید در کلام علمای اهل سنت هم وجود دارد که به آن اشاره خواهیم داشت. درباره قید اول و دوم مطلب روشن است؛ چرا که در غیر آن دو فرض، اساساً لشکرکشی و جهاد با آنان بی معنی است و هرگاه حاکم بخواهد، می تواند آنان را دستگیر کند. علاوه بر این، همان گونه که برخی از محققان گفته اند در صورتی که آنان مخالفت مسلحانه نداشته باشند، از روح شریعت، بعید است که صرفاً به علت مخالفت سیاسی یا اقتصادی برخورد مسلحانه را تشریح کند.<sup>۴۶</sup>

اما دلیل قید سوم، ظاهراً ایجاد تفاوت میان اهل بغی با محاربان و مفسدان است. کسانی که با انگیزه دزدی و قاجاق مسلحانه با حکومت درگیر می شوند، اهل بغی نیستند چنان که خواهد آمد. و به همین دلیل قید «انگیزه و بهانه دینی داشتن» به تعریف اهل بغی اضافه شده تا شامل محاربان و مفسدان نشود. ولی به نظر می رسد برای تفاوت گذاری میان این دو عنوان، راه دیگری نیز وجود دارد که پیش تر گذشت و آن، تفاوت در قصد و انگیزه آن دو گروه با هم است که اگر پذیرفته شود، دلیلی برای لحاظ این شرط - با وجود اطلاق آیه و روایات - وجود ندارد. دلیل ما در نفی شرطیت این قید، اطلاق ادله است.

اما برخی از معاصران برای نفی این قید به قضیه خوارج اشاره کرده و گفته اند: چون کسانی که با امیر مؤمنان جنگیدند بدون شک اهل بغی هستند و از طرفی هم شبهه دینی نداشته اند، پس معلوم می شود چنین شرطی اساساً

۴۵. طوسی، المبسوط، ج ۷، ص ۲۶۴.

۴۶. آصفی، الجهاد، ص ۱۳۹.

معتبر نیست. ۴۷ اشکال این بیان آن است که خود امیرالمؤمنین (ع) آنها را طالبین حقی نامیده است که خطا کردند.

لَا تُقَاتِلُوا الْخَوَارِجَ بَعْدِي فَلَيْسَ مَنْ طَلَبَهُ الْحَقُّ فَأَخْطَأَهُ كَمَنْ طَلَبَ الْبَاطِلَ  
فَأَذْرَكَهُ؛ ۴۸

پس از من خوارج را نکشید؛ زیرا کسی که دنبال حق بوده و به اشتباه افتاده همانند کسی نیست که دنبال باطل بوده و به آن رسیده است.

این کلام حضرت؛ بدین معناست که خوارج اهل شبهه و تأویل بودند.

۵. تعریف «اهل بغی» در فقه حنفی

در فقه حنفی برخی از بزرگان همچون کاشانی حنفی ۴۹، به اتحاد اهل بغی با خوارج حکم کرده اند، ولی نظر رسمی و معروفی که پذیرفته شده، این است که میان خوارج با اهل بغی، با وجود اشتراك در حکم، تفاوت وجود دارد؛ چنان که خواهد آمد. تعریف معروف و مختصر اهل بغی که در الدرالمختار آمده، چنین است:

هم الخارجون عن الامام الحق بغیر الحق؛ ۵۰

کسانی که به ناحق بر حاکمی که به حق قدرت را به دست آورده، شورش کرده اند.

۴۷. روحانی، دلیل دیگری برای الغای این شرط اقامه نموده: هل يعتبر فيهم الشبهة و ان يكونوا على المباشنة بتأويل يعتقدونه كما عن جماعة، أم لا؟ الظاهر هو الثاني؛ للقطع بأن أصحاب الجمل و صفين من البغاة و لم يكن لهم شبهة و بذلك يظهر عدم اعتبار نصب إمام لأنفسهم (فقه الصادق، ج ۱۳، ص ۱۱۶).

۴۸. سید رضی موسوی، نهج البلاغة، حکمت ۶۰.

۴۹. «فالبغاة هم الخوارج و هم قوم من رأيهم أن كل ذنب كفر كبيرة أو صغيرة يخرجون على إمام أهل العدل و يستحلون القتال و الدماء و الأموال بهذا التأويل و لهم منعة و قوة» (کاشانی

حنفی، بدائع الصنائع، ج ۷، ص ۲۰۷).

۵۰. حصکفی، الدر المختار، ص ۳۵۱.

ابن العابدین (متوفی ۱۲۵۲ هـ. ق) نکته ای را در حواشی خود افزوده که باید به آن توجه داشت: «بر اساس مذهب حنفی، خروج بر حاکمی که حکومت را با زور به دست آورده - مثل کودتا- و توانسته قدرت خود را تثبیت و مستقر کند، جایز نیست». <sup>۵۱</sup> بنابراین حتی اگر حاکم اسلامی عادل نباشد، برای حفظ مصلحت نظام اسلامی، کسی حق شورش علیه او را نخواهد داشت.

برای تحقق عنوان بغی لازم است افرادی که بر حاکم اسلامی شورش کرده اند، یک مبنای دینی - و البته نادرست - داشته باشند که از آن با عنوان «تأویل» یاد می شود و ما معادل «توجیه شرعی» یا «بهانه دینی» را برای آن پیشنهاد می کنیم. اگر گروهی بدون انگیزه شرعی به مردم مسلمان حمله کنند و به مال و جان آنها آسیب برسانند، راهزن و دزد قلمداد می شوند و اهل بغی نیستند. <sup>۵۲</sup> پس برای تحقق بغی، داشتن بهانه دینی هم لازم است. قید دیگری که برای تحقق این عنوان لازم است، وجود اقتدار گروهی است؛ یعنی اگر چند نفر به صورت پراکنده به مسلمانان حمله ور می شوند، عنوان اهل بغی بر آنان صدق نمی کند - حتی اگر بهانه دینی داشته باشند - و اینها حکم دزد و راهزن دارند. <sup>۵۳</sup> از آنجا که خوارج نیز همانند اهل بغی، هم بهانه دینی و هم اقتدار گروهی داشتند، لازم است به تفاوت

۵۱. «الظاهر ان المراد به ما یعم المتغلب؛ لانه بعد استقرار سلطنته و نفوذ قهره لایجوز الخروج علیه كما صرحوا به.» (ابن عابدین، رد المحتار علی الدر المختار، ج ۶، ص ۳۹۹). آقای صالحی نجف آبادی در کتاب «جهاد در اسلام» از عبدالقادر عوده نقل می کند که رأی راجح در چهار مذهب فقهی عامه و شیعه زیدیه این است که قیام بر امام فاسق و فاجر جایز نیست، صالحی نجف آبادی، جهاد در اسلام، ص ۱۳۴.

۵۲. ابن عابدین، رد المحتار علی الدر المختار، ج ۶، ص ۴۰۰؛ زحیلی، الفقه الحنفی المیسر، ج ۲، ص ۳۲۶.

۵۳. ابن عابدین، رد المحتار علی الدر المختار، ج ۶، ص ۴۰۰؛ زحیلی، الفقه الحنفی المیسر، ج ۲، ص ۳۲۷.

میان اهل بغی و خوارج اشاره شود.

دکتر زحیلی در باره تفاوت میان اهل بغی و خوارج در فقه حنفی می گوید:

با اینکه هر دو گروه از اطاعت امام خارج شده اند، این تفاوت میان آنها وجود دارد که خوارج به علت آنچه خود می پندارند، خون و مال دیگر مسلمانان را مباح می شمارند؛ اما اهل بغی این گونه نیستند و برای گرفتن حکومت و امثال آن به دیگران حمله می کنند.<sup>۵۴</sup> لکن در کلام علامه ابن عابدین تصریح شده که عنوان اهل بغی، اعم از خوارج است.<sup>۵۵</sup>

۶. تعریف «اهل بغی» در فقه شافعی

در کتاب المذهب که یکی از متون کهن فقه شافعی است، چنین آمده است:

هنگامی که گروهی از مسلمانان بر امام خروج و شورش کنند و با شبهه دینی قصد برکناری او را داشته باشند یا مانع حق او شوند و از سیطره او خارج شوند، امام با آنها می جنگد.<sup>۵۶</sup>

همان گونه که ملاحظه می شود، امام مقید به عدالت نشده است؛ یعنی حتی اگر امام مسلمین جائز هم باشد، کسانی که بر او شورش می کنند با داشتن دو

۵۴. الفقه الحنفی المیسر، ج ۲، ص ۳۲۷. نکته جالب دیگری که در پایان بحث دکتر زحیلی آمده، این است که سب و دشمنی با برخی از صحابه در عین اینکه ضلالت است، از اسباب کفر قلمداد نمی شود: «و سب أحد الصحابة و بغضه لا یكون کفراً لکن یضلل فإن علیا رضی الله عنه لم یکفر شاتمه حتی لم یقتله.

۵۵. «لکن الظاهر من کلام الاختیار و غیره أن البغاة اعم فالمراد بالبغاة ما یشمل الفریقین.» الفقه الحنفی المیسر، ج ۲، ص ۳۲۷. نکته جالب دیگری که در ذیل کلام این عالم برجسته حنفی مذهب آمده، این است که به صراحت پیروان محمد بن عبدالوهاب را مصداق خوارج زمان خود می داند.

۵۶. شیرازی، المذهب، ج ۱، ص ۳۴۰.

شرطی که در فقه حنفی از آنها سخن گفتیم، اهل بغی قلمداد می‌شوند: وجود بهانه دینی «تأویل» و قدرت «منعة».

دکتر وهبة زحیلی، عالم شافعی معاصر نیز تأکید می‌کند که در فقه شافعی، شورش علیه امام مسلمانان، حتی اگر جائز باشد، بغی است. ایشان در تعریف اهل بغی می‌نویسد: «هم مسلمون مخالفوا الامام و لو كان جائراً و كانوا عادلین؛ آنها مسلمانان مخالف امام هستند هر چند که امام جائز و آنها عادل باشند»؛<sup>۵۷</sup> ولی این موضوع در تاریخ فقه شافعی محل بحث بوده است. برای مثال امام نووی که از علمای طراز اول این مذهب است، در روضة الطالبین به صراحت می‌نویسد: «البغی فی اصطلاح العلماء هو المخالف لامام العدل الخارج عن طاعته بامتناعه من أداء الواجب علیه او غیره»<sup>۵۸</sup>. طبق این عبارت، قید عدالت برای پیشوای مسلمانان لازم است و در غیر این صورت عنوان بغی بر مخالفان مسلح او، صدق نمی‌کند.

قید دیگری که به تعریف اهل بغی در برخی کتب<sup>۵۹</sup> اضافه شده، این است که لازم است آنها از حیطة قدرت و نفوذ حاکم اسلامی خارج باشند؛ در غیر این صورت احکام باغین بر آنان جاری نمی‌گردد؛ چرا که امام نیازی به لشکرکشی

۵۷. زحیلی، الفقه الشافعی المیسر، ج ۲، ص ۳۶۶.

۵۸. نووی، روضة الطالبین، ج ۷، ص ۲۷۰. در پاورقی این صفحه آمده که قید عدالت در کلام خود امام شافعی هم وجود دارد و نظر جمهور علما هم همین بوده است. در ادامه از قفال و امام رافعی به عنوان دو عالمی که جائز را هم ملحق به عادل کرده‌اند، نام می‌برد. عمرانی هم معتقد است امام در صورت فسق خود به خود عزل می‌گردد (البیان فی مذهب الامام الشافعی، ج ۱۲، ص ۱۳ و ۱۸) لکن معلوم نیست آقای عمرانی، اگر امام فاسق حاضر به کناره‌گیری نباشد، حکم جواز قیام علیه او را بدهد؛ چرا که پس از چند صفحه نظر قفال را نقل کرده، سکوت می‌کند. به هر حال موضوع جای بررسی بیشتر دارد.

۵۹. عمرانی شافعی، البیان فی مذهب الامام الشافعی، ج ۱۲، ص ۱۶.

نخواهد داشت. این قید در کلام شیخ طوسی گذشت و به نظر درست می آید. نکته مهم دیگر در فقه شافعی، این است که با وجود حکم قتال با اهل بغی، آنها نه تنها غیر مسلمان قلمداد نمی شوند. که این را دیگر مذاهب هم دارند. بلکه حتی فاسق هم نیستند؛ چرا که به دلیل دستاویز مذهبی که به آن معتقد هستند - هر چند از نظر ما باطل باشد - نمی توان حکم فسق را بر آنان مترتب کرد.<sup>۶۰</sup>

### نتیجه

برخی از مهم ترین نتایج بحث این است:

۱. در قرآن کریم به اصل موضوع بغی توجه شده و این عنوان در مورد شورش گروهی از مسلمانان علیه گروه دیگر و نیز شورش گروهی از مسلمانان علیه حاکم اسلامی به کار رفته است.
۲. جنگ امیر المؤمنین (ع) با خوارج، مصداق روشن جهاد با اهل بغی است و بسیاری از احکام این موضوع از این مصداق استنباط شده است؛ اما نباید بحث بغی را به آن محدود کرد. از همین رو برخلاف دیدگاه مشهور علمای امامیه، لازم نیست حاکم اسلامی معصوم باشد تا عنوان «بغی» بر معارضان مسلح صدق کند.
۳. شرط «تأویل» در صدق عنوان «اهل بغی» لازم نیست، اما اقتدار مسلحانه و خروج از حیطة تسلط امام لازم است.
۴. بغی با محاربه تفاوت دارد، عنصر اصلی در محاربه، ایجاد فساد و برهم زدن امنیت اجتماعی است و عنصر اصلی در بغی، خروج بر حاکم برای گرفتن حکومت است.

۶۰. نووی، روضه الطالبین، ج ۷، ص ۲۷۰.

منايع و ماخذ

١ . قرآن كريم

٢ . ألكوسى ، سيد محمود ، روح المعاني في تفسير القرآن العظيم ، بيروت ، دار الكتب العلمية ، اول ، ١٤١٥ هـ . ق .

٣ . ابن رشد مالكى اندلسى ، محمد ، بداية المجتهد و نهاية المقتصد ، بيروت ، دارالكتب العلمية ، دوم ، ١٤٢٠ هـ . ق .

٤ . ابن عابدين ، محمد امين ، حاشية ابن عابدين (ردّ المحتار على الدرّ المختار) ، بيروت ، دار المعرفة ، دوم ، ١٤٢٨ هـ . ق .

٥ . امام خمينى ، سيد روح الله ، تحرير الوسيلة ، قم ، مؤسسة النشر الاسلامي ، چاپ دهم ، ١٤٢٥ هـ . ق .

٦ . تبريزى ، ميرزا جواد ، منهاج الصالحين ، قم ، مجمع الامام المهدي (عج) ، اول ، ١٤٢٦ هـ . ق .

٧ . جصاص ، ابوبكر ، أحكام القرآن ، بيروت ، دارالفكر ، اول ، ١٤٢١ هـ . ق .

٨ . جوهرى ، اسماعيل بن حمّاد ، الصحاح تاج اللغة و صحاح العربية ، بيروت ، دارالعلم للملايين ، اول ، ١٤١٠ هـ . ق .

٩ . حصكفى حنفى ، محمد بن على ، الدرالمختار ، بيروت ، دارالكتب العلمية ، اول ، ١٤٢٣ هـ . ق .

١٠ . حلى ، فخر المحققين محمد ، ايضاح القوائد في شرح مشكلات القواعد ، قم ، اسماعيليان ، اول ، ١٣٨٧ هـ . ش .

١١ . روحانى ، سيد محمد صادق ، فقه الصادق ، ايران ، دار الكتاب ، مدرسه امام صادق (ع) ، اول ، ١٤١٢ هـ . ق .

١٢ . زحيلي ، وهبة ، التفسير المنير فى العقيدة و الشريعة و المنهج ، بيروت - دمشق ، دارالفكر المعاصر ، دوم ، ١٤١٨ هـ . ق .

٢٩٤

سال ٢٠

شماره ٧٨-٧٧

- ١٣ . \_\_\_\_\_، الفقه الحنفي الميسر، دمشق، دارالفكر، اول، ١٤٣١ هـ.ق.
- ١٤ . \_\_\_\_\_، الفقه الشافعي الميسر، دمشق، دارالفكر المعاصر، دوم، ١٤٣١ هـ.ق.
- ١٥ . زمخشري، محمود، الكشاف عن حقائق غوامض التنزيل، بيروت، دارالكتاب العربي، سوم، ١٤٠٧ هـ.ق.
- ١٦ . سبزواري، محمدباقر، كفاية الاحكام، قم، مؤسسة النشر الإسلامي، اول، ١٤٢٣ هـ.ق.
- ١٧ . سيوطي، جلال الدين، الدرّ المنثور في التفسير بالمأثور، بيروت، دارإحياء التراث العربي، اول، ١٤٢١ هـ.ق.
- ١٨ . شهيد اول، محمد، الدروس الشرعية في فقه الإمامية، قم، مؤسسة النشر الإسلامي، دوم، ١٤١٧ هـ.ق.
- ١٩ . شهيد ثاني، زين الدين، مسالك الأفهام إلى تنقيح شرائع الإسلام، قم، مؤسسة المعارف الإسلامية، اول، ١٤١٣ هـ.ق.
- ٢٠ . شيرازي، ابواسحاق، المهذب في فقه الشافعي، بيروت، دارالفكر، ١٤١٧ هـ.ق.
- ٢١ . صدر، سيد محمد، ماوراء الفقه، بيروت، دارالاضواء للطباعة والنشر و التوزيع، اول، ١٤٢٠ هـ.ق.
- ٢٢ . طباطبائي، سيد محمد حسين، الميزان في تفسير القرآن، قم، مؤسسة النشر الإسلامي، پنجم، ١٤١٧ هـ.ق.
- ٢٣ . طباطبائي، سيد محمدعلي، رياض المسائل، قم، مؤسسة آل البيت(ع)، اول، ١٤٢٣ هـ.ق.
- ٢٤ . طبرسي، فضل بن الحسن، مجمع البيان في تفسير القرآن، تهران، انتشارات ناصر خسرو، سوم، ١٣٧٢ هـ.ش.
- ٢٥ . طوسي، التبيان في تفسير القرآن، بيروت، دارإحياء التراث العربي، بي تا.



- ٢٦ . \_\_\_\_\_، الاقتصاد الهادي إلى الطريق الرشاد، اصفهان، كتابخانه جامع  
 چهل ستون، اول، ١٣٧٥هـ. ش.
- ٢٧ . \_\_\_\_\_، المبسوط في فقه الإمامية، تهران، المكتبة المرتضوية، سوم،  
 ١٣٨٧هـ.ق.
- ٢٨ . \_\_\_\_\_، كتاب الخلاف، قم، مؤسسة النشر الإسلامي، دوم،  
 ١٤٢٠هـ.ق.
- ٢٩ . علامه حلي، الحسن بن يوسف، تذكرة الفقهاء، ١٤ جلدی، قم، مؤسسة آل  
 البيت(ع)، اول، ١٤١٤هـ.ق.
- ٣٠ . \_\_\_\_\_، قواعد الأحكام، قم، مؤسسة النشر الإسلامي، اول، ١٤١٣هـ.ق.
- ٣١ . \_\_\_\_\_، مختلف الشيعة، قم، مؤسسة النشر الإسلامي، دوم،  
 ١٤١٣هـ.ق.
- ٣٢ . عمراني شافعي يماني، ابوالحسين يحيى، البيان في مذهب الإمام الشافعي،  
 بي جا، دارالمنهاج، بي تا.
- ٣٣ . قرطبي مالكي، محمد، الجامع لاحكام القرآن، بيروت، داراحياء التراث  
 العربي، اول، ١٤٢٢هـ.ق.
- ٣٤ . فيومي، احمد، المصباح المنير، قم، دارالهجرة، سوم، ١٤٢٥هـ.ق.
- ٣٥ . كاشاني حنفي، ابوبكر، بدائع الصنائع في ترتيب الشرائع، بيروت،  
 دارالفكر، اول، ١٤١٧هـ.ق.
- ٣٦ . كليني، محمد بن يعقوب بن اسحاق، الكافي، تهران، دارالكتب الإسلامية،  
 ششم، ١٣٨٤هـ. ش.
- ٣٧ . محقق حلي، جعفر بن الحسن، شرائع الاسلام في مسائل الحلال والحرام،  
 تهران، انتشارات استقلال، ١٤٢٣هـ.ق.
- ٣٨ . مصطفوي، حسن، التحقيق في كلمات القرآن الكريم، بيروت، دارالكتب

- العلمية، سوم، بي تا .
- ٣٩ . مغربي تميمي، نعمان بن محمد، دعائم الاسلام، قم، مؤسسه آل البيت(ع)،  
دوم، ١٣٨٥هـ.ق.
- ٤٠ . موسوي، سيد رضی، نهج البلاغة، قم، مؤسسة نهج البلاغة، اول،  
١٤١٤هـ.ق.
- ٤١ . مؤمن، محمد، كلمات سديدة في مسائل جديدة، قم، مؤسسة النشر  
الإسلامي، اول، ١٤١٥هـ.ق.
- ٤٢ . نجفی، محمد حسن، جواهر الكلام في شرح شرائع الاسلام، هفتم،  
بيروت، دار احياء التراث العربي، ١٤٠٤هـ.ق.
- ٤٣ . نووی، محیی الدين يحيى، روضة الطالبين، بيروت، دارالكتب العلمية،  
سوم، ١٤٢٧هـ.ق.
- ٤٤ . هاشمي شاهرودي، سيد محمود، قراءات فقهية معاصرة، قم، مؤسسه دائرة  
المعارف فقه اسلامي . اول، ١٤٢٣هـ.ق.
- ٤٥ . آصفی، محمد مهدي، الجهاد، قم، مؤسسه بوستان كتاب، اول، ١٤٢١هـ.ق.
- ٤٦ . موسوي خويي، سيد ابو القاسم، منهاج الصالحين، قم، نشر مدينة العلم،  
١٤١٠هـ.ق.
- ٤٧ . راغب اصفهاني، مفردات الفاظ القرآن، قم، ذوي القربى، بنجم، ١٤٢٦هـ.ق.
- ٤٨ . فاضل مقداد، كنز العرفان في فقه القرآن، تهران، مجمع العالمي للتقريب بين  
المذاهب الاسلامية، اول، ١٤١٩هـ.ق.
- ٤٩ . منتظري، حسين على، دراسات في ولاية الفقيه و فقه الدولة الإسلامية، ٤  
جلدي، قم، نشر تفكر، دوم، ١٤٠٩هـ.ق.
- ٥٠ . منصور حسن، عبدالملك، البغي السياسي، صنعاء - الجمهورية اليمنية،  
مؤسسة المنصور الثقافية للحوار بين الحضارات، دوم، ٢٠٠٢م.

فارسی:

۱. جمعی از نویسندگان (زیر نظر آیت الله سید محمود هاشمی شاهرودی)، فرهنگ فقه، مؤسسه دائرة المعارف فقه اسلامی، چاپ دوم، ۱۳۸۸ ه. ش.
۲. صالحی نجف آبادی، نعمت الله، جهاد در اسلام، تهران، نشر نی، چاپ دوم، ۱۳۸۶ ه. ش.
۳. عمید زنجانی، عباسعلی، فقه سیاسی، تهران، مؤسسه انتشارات امیرکبیر، چاپ اول، ۱۳۸۳ ه. ش.
۴. مکارم شیرازی و همکاران، تفسیر نمونه، تهران، دارالکتب الإسلامية، چاپ اول، ۱۳۷۴ ه. ش.
۵. میر محمد صادقی، حسین، حقوق کیفری اختصاصی (جرایم علیه امنیت و آسایش عمومی)، تهران، نشر میزان، چاپ نوزدهم، ۱۳۹۰ ه. ش.